

تأثیر مدرنیزاسیون دولت عثمانی بر موقعیت علما

اعظم احمدی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۸ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۳۱

چکیده

تاریخ امپراتوری عثمانی می‌تواند برای هر پژوهشگر آکادمیک از اهمیت خاصی برخوردار باشد. اهمیت شکل‌گیری آن از یک سو به ورود مدرنیته به سرزمینهای اسلامی بازمی‌گردد که امپراتوری عثمانی بعنوان آخرین میراث دار امپراتوریهای اسلامی با آن مواجه شد و از دیگر سو به فهم مدرنیته و الزامات آن برمی‌گردد که پس از فروپاشی دولت عثمانی توانست در ترکیه مدرن ظاهر شود.

این مقاله بر تأثیر مدرنیزاسیون عثمانی بر موقعیت علمای آن می‌پردازد. درحالیکه برخی از علما با هرگونه اصلاحاتی که منبع غربی و غیر اسلامی داشت مخالف بودند، برخی دیگر به امید بازپس‌گیری قدرت پیشین امپراتوری و بهبود جایگاه خود، با اصلاحات همراهی کردند. آنها به منظور یافتن راههای بدیع، دوباره به اجتهاد رجوع کردند. تا بتوانند برای حمایت خود ادله شرعی بیابند. اما نتیجه‌ای جز تحمیل معانی جدید بر مفاهیم قدیم و جدا کردن مفاهیم قدیم از معانی تاریخی خود نداشت. درچنین هرج و مرج فکری بود که گروهی از روشنفکران عثمانی به آشتی ناپذیری سنت با تمدن جدید پی بردند و برای تاسیس نهادهای مدرن، منابع مشروعیت بخش سنتی را از میان برداشتند. علما بعنوان حاملان این منابع، از ساختار جدید برکنار شدند و بعدها حامی آن شدند. این مقاله با بکارگیری روش مطالعه تاریخی و بررسی کتب و منابع کتابخانه‌ای در تلاش است تا چگونگی تأثیر مدرنیزاسیون عثمانی بر موقعیت سیاسی و اجتماعی علما را بررسی کند.

واژگان کلیدی: مدرنیزاسیون؛ امپراتوری عثمانی؛ علما؛ ترکیه.

۱. مقدمه

بعد از اعلام دومین انقلاب مشروطیت^۱ در سال ۱۹۰۸ درامپراتوری عثمانی، نقش دین در حیات سیاسی ترکها کمتر شد و دیگر توانست منبع مشروعیت بخش مخالفین دولت، برای ابراز مخالفت با تغییرات صورت گرفته در عرصه سیاسی باشد. ازدست دادن چنین جایگاهی در نزد روشنفکران باعث شد علمای مسلمان خارج از دایره مشروعیت بخشی، صرفا تایید کننده منبع جدید مشروعیت و حامی نظام جدیدی باشند که از دل تحولات منطقه ای و جهانی در حال سربرآوردن بود. مخالفین وضع موجود در اوایل آشنایی عثمانی ها با مدرنیته، علل عقب ماندگی را در نحوه اداره سیاسی سرزمین های اسلامی می دانستند و از آنجا که دولت عثمانی با مولفه های اسلامی شناخته می شد طبعاً علل عقب ماندگی نیز در منابع اسلامی جستجو می شد. از این رو دین و نصوص دینی بعنوان منبع اصلی در شکل دهی به مخالفتها نقش مهمی ایفا می کرد. اما در این میان آنچه حائز اهمیت است این است که این مخالفت ها در بین مردم، نگرانی علما نسبت به جایگاه و مقام خود در سیستم سیاسی را موجب شد. عبارتی افزایش مخالفتها هر چند با تکیه بر منابع دینی بود که خود علما در شکل بخشیدن بدان نقش داشتند، اما گسترش آن می توانست تهدیدی علیه منافع اجتماعی و سیاسی آنان باشد. از این جهت علما برای حفظ نفوذ خود مانع بزرگی در مشارکت سیاسی مردم نیز بودند. اما فقر علمی روشنفکران متقدم، آنان را ناگزیر از مراجعه به منابعی میکرد که توسط علما تولید شده بود. و این امر باعث بوجود آمدن دوگانه هایی در عرصه سیاسی و اجتماعی می شد. از دل این رویدادها بود که طرفداران غربی شدن تمام و کمال و طرفداران حفظ ارزشهای سنتی بعنوان دو گروه مخالف و رقیب ظهور کردند. و همین طور طرفداران راه میانه ای که تصور میکردن با حفظ ارزشهای سنتی (اسلامی) میتوانند تکنولوژی غرب را بدست بیاورند و از عواقب آن در امان بمانند.

در این مقاله تلاش کردیم نشان دهیم که چگونه با گسترش مدرنیته و ورود آن به دنیای اسلام، علمای عثمانی بعنوان حاملان و حافظان اصلی هویت و دانش اسلامی به تکاپو افتادند تا آن دو (هویت و دانش اسلامی) را از گزندى که در کمینشان بود در امان نگه دارند و قدرت رو به زوال منابع مشروعیت بخش اسلامی را بار دیگر به آنها بازگردانند. در واقع تلاش ما پاسخ به سوالی است که مدرنیزاسیون عثمانی چه تاثیری در جایگاه و موقعیت علما بجا گذاشت. اهمیت پژوهش حاضر در نشان دادن فهم علما و روشنفکران اواخر دوره عثمانی و بنیانگذاران جمهوری

۱. در سال ۱۸۷۶ با نگارش قانون اساسی و اعلان سلطنت مشروطه از سوی سلطان عبدالحمید دوم دور جدیدی از اصلاحات آغاز شد که بعدها مشروطیت اول نامیده شد.

ترکیه از فلسفه سیاسی مدرن و تلاش هریک از آن دو گروه برای بدست آوردن قدرت سیاسی می باشد و از طرفی دیگر نشان دادن ناکارآمدی اصلاحات صورت پذیرفته توسط علماست که با ظهور روشنفکران تحصیلکرده لائیک و دسترسی به منابع دست اول غربی ارجاع به منابع قدیم را بی معنا کرد. در این مقاله با استفاده از مطالعه تاریخی و بررسی اسناد بجای مانده از علما، نویسندگان و روشنفکران آن عصر درصدد پاسخگویی به پرسش فوق الذکر برآمدم. در ادامه با مروری تاریخی سیرآشنایی عثمانیها با پیشرفتهای تکنولوژیک اروپا، نشان دادیم که مواجه روشنفکران عثمانی با آن، ابتدا با هدف حل بحران از طریق یافتن ایدئولوژیهای میانجی بود اما با شکست چنین ایدئولوژیهایی راه برای پذیرش غربی شدن با تاسیس نهادهای مدرن هموار شد. در نتیجه این فرایند، دولت برآمده نیز پایه های مشروعیت سیاسی را به عنصرنویینی چون ملت تکیه داد و از وارد کردن هرگونه عنصر سنتی که علما نماینده آن بودند حتی بصورت سمبلیک در قدرت سیاسی اجتناب کرد.

۲. دین و سیاست در دولت عثمانی

بعد از شکست مملوکیان مصر از اردوی عثمانی و انتقال سمبلهای دینی به استانبول توسط یاوز سلطان سلیم، این امپراتوری تبدیل به یک دولت پادشاهی-خلافت شد. از آنجایی که یکی از ویژگیهای دولت دینی حاکم شدن یک دین در سیاست و جامعه است و دولت عثمانی اجباری در مسلمان کردن اتباع خود نداشت و برای غیرمسلمین جزیه تعیین کرده بود و آنان در مسائل دینی و حقوق خصوصی تابع دین خود بودند، در بکارگیری عنوان "دولت دینی" و نسبت آن با دولت عثمانی بایستی احتیاط کرد. از این رو دولت عثمانی بیش از آنکه یک دولت دینی باشد می توان یک دولت سنتی دانست که میراث دار دولتهای پیش از خود بوده است. سنت نیز عبارت از این است که: نظام عالم از طرف خدا خلق شده، و آنگونه باید باشد که تقدیر بر آن است. تغییرناپذیر است و نباید تغییر کند. از این رو منبع مشروعیت بخش دولت برای نظم دهی از آن خداست. این دیدگاه ارتباطی با دین اسلام ندارد. زیرا بنای این مشروعیت به قدرت است و قومی که قویتر است و می تواند فرمانروایی کند و دیگران را مطیع خود سازد حق تاسیس دولت به مفهوم سنتی آنرا داراست. از این رو پادشاهان عثمانی خلیفه پیغمبر اسلام نبودند بلکه بعنوان خلیفه خدا یا همان ظل الله بودند^۱. از طرف دیگر، دولت عثمانی هرگز با محوریت پادشاه نبوده و امور تنها با اراده آن اداره نمی شده است و همیشه بین پادشاه و بورکراسی که میراث دولتهای قبل از آن بوده رابطه

1. See: Berkes, 2003: 28-38.

رقابت‌آمیز حاکم بوده است.^۱ از این رو مشروعیت پادشاهان عثمانی نه با تایید علمای اسلام و نه گروهها و طبقات اجتماعی دیگر پیوندی نداشته است. اگرچه علمای عثمانی در مشروعیت بخشی به امپراتوری عثمانی چندان جایگاه محکمی نداشتند، اما این بدان معنی نیست که علما در اداره امور هم نقشی نداشتند. چرا که به مانند هر جامعه سنتی دیگر، آموزش و علم در انحصار طبقه علما بود. رتق و فتق امور و احکام دینی، مراسم ازدواج و طلاق و تقسیم میراث در اختیار ایشان بود. علاوه بر اینها اوقاف نیز در دست علما بود که هم موقعیت و هم ثروت درخوری را نصیب ایشان میکرد.^۲

در قرن نوزدهم دولت عثمانی با عقب ماندن از تحولاتی که در اروپا رخ می داد دچار ضعف شد و برای حفظ وحدت امپراتوری دست به اصلاحات ساختاری زد. علاوه بر این، با کم شدن اقتدار سابق دولت، هم پادشاه و دربار هم روشنفکرانی که تصور میکردن با همراهی پادشاه میتوانند به تغییرات از مسیر بالا به پایین سرعت بیشتری ببخشند و با افزایش نهادهای مدرن قدرت پادشاه را محدود کنند، در صدد نجات دولت با برنامه های اصلاحی برآمدند. اگرچه اصلاحات در زمانی شروع شد که پایه های دولت عثمانی پیش از آن از دین جدا شده بود. اما هر یک از دو گروه فوق برای دست یافتن به اهداف خود ابایی از بکارگرفتن یا به عبارتی روشن، سوء استفاده از دین نداشتند. از این رو، برای کنترل مخالفین اصلاحات، نیاز به حمایت علمای دینی محرز بود. از طرف دیگر علمایی که به مانند گذشته دیگر مورد رجوع سیاستمداران نبودند با این تصور که با استقبال از این بازگشت، می توانند جایگاه سابق خود را بدست بیاورند از برنامه های اصلاحی حمایت کردند. اما برنامه های اصلاحی که از زمان سلطان سلیم سوم (۱۷۸۹-۱۸۰۷) شروع شد تا حدودی سیاست جدایی بین دین و دولت را دنبال میکرد. در دوره سلطان محمود دوم (۱۸۰۸-۱۸۳۹) اگرچه با از میان برداشتن نقش یئنی چریها^۳ و طریقتها این جدایی گسترده شد ولی بلحاظ فلسفی هنوز عناصر سنتی حکمفرما بود (Levy, 1991: 29-30). ولیکن با شروع مجموعه ای گسترده از اصلاحات مشهور به تنظیمات در دوره ی عبدالمجید (۱۸۳۹-۱۸۶۱) دیگر نمیتوان رابطه دین و دولت عثمانی را یک رابطه سنتی از این سنخ دانست. با به قدرت رسیدن سلطان عبدالحمید آخرین رشته های این رابطه از هم گسیخت و راه برای روشنفکران لائیک هموار گشت.

1. See: Akça, 2009: 103-114.

2. See: Levy, 1991.

۳. یئنی چری ها؛ سربازانی بودند که متشکل از پسران تازه مسلمانان و یا پسرانی بودند که در جنگها اسیر می شدند و به خدمت امپراتوری عثمانی در می آمدند.

۳. مدرنیزاسیون در دولت عثمانی

در سالهای ۱۸۰۰ برتری ۲۰۰ ساله امپراتوری عثمانی رو به ضعف نهاد. بخصوص با شکل گیری دولت -ملت‌ها در اروپای غربی این کشورها درحوزه اقتصاد، تکنولوژی و نظامی عثمانی را پشت سرگذاشته بودند. پیشرفتهایی که دراروپای غربی رخ می داد به سرعت به اروپای شرقی نیز انتقال داده می شد. این نیزجدایی سرزمینهای اروپایی تحت حاکمیت امپراتوری را هموار می کرد. شورش وعصیان علیه عثمانی رو به فزونی می رفت. درحالی که درقرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ دشمن اصلی عثمانیها دودمان هابسبورگ بود، درنیمه دوم قرن هجدهم روس ها تهدید اصلی امپراتوری شدند. ازیک طرف روس ها سعی داشتند سواحل دریای سیاه را تحت حاکمیت خود دربیآورند. ازطرف دیگر حاکمیت تاتارها براین سواحل که متحد و دست نشانده ی عثمانیها بودند نیز ازلحاظ استراتژیک برای عثمانی مهم بود. دست درازی روسها به سرزمینهای تحت حاکمیت عثمانی سرآغازجنگ های روس وعثمانی شد (۱۷۷۴-۱۷۶۸) که ازنتایج آن آشنایی مسلمانان با تکنولوژی جدید غرب بود واین نیز به نوبه خود سرآغاز تحولات بی شمار بود. شکست عثمانی درجنگهای فوق الذکر عثمانی را برای شروع اصلاحات جدید ترغیب کرد. سلطان سلیم سوم با آغاز اصلاحات موسوم به "نظام جدید" درمیانه قرن هفدهم درپی تقویت دولت مرکزی در برابر دشمنان خارجی (بخصوص روسیه) و داخلی (اعیان و خان های محلی نیمه مستقل) برآمد. این اصلاحات بیشتر ناظر برتاسیس اردوی مدرن وجمع آوری مالیات ازیک سو، و ازسوی دیگر ازبین بردن سنتهای نادرستی چون رشوه دربین دولتمردان بود. این اصلاحات راه را برای ورود تحولات اروپایی به سرزمینهای اسلامی را گشود و پایه های بعدی اصلاحات تحت عنوان "تنظیمات" را بنیان گذاشت^۱.

اصلاحات سلطان سلیم بخصوص درحوزه نظامی منجر به همدستی علما و یئنی چری ها علیه خود شد. که این همدستی نیز زمینه سقوط این پادشاه عثمانی که شیفته توان نظامی ناپلئون بود را فراهم کرد. بعد ازسقوط سلیم، پادشاهانی که برتخت سلطنت می نشستند ناگزیرازادامه روند اصلاحاتی بودند که سلطان سلیم آغازگر آن بود. در دوره سلطان محمود دوم روند اصلاحات با تاسیس مدرسه نظامی طب درسال ۱۸۲۷ وارد مرحله نوینی شد. طب مدرن با آموزش آناتومی و بیولوژی، ذهن دانشجویان را خواه ناخواه به سمت پوزیتیویسم وعقلگرایی سوق داد. ازدل عسگرهایی که درمدرسه نظامی طب مشغول آموزش طب مدرن

1. See: Zürcher, 1992: 40-44.

بودند شمار زیادی رفرمیست، اندیشمند، نویسنده و انقلابی بیرون آمد. درکنار این درسال ۱۸۲۷ با هدف یادگیری زبان اروپاییان دانشجویان غیرنظامی به اروپا فرستاده شدند. هر دوگروه مذکور برای ساختارِ نوي درحال پديد نبرو و نخبه سياسي جديد درخوري تربيت کرد که درآينده امپراتوري و شکل گيري جمهوريت بعنوان مسئول و سياستمدار نقش بسزايي ايفا نمودند.

روند اصلاحات با دو فرمان مهم ديگر ادامه داشت. يکي فرمان "خط همایوني گلخانه" و ديگري "تنظيمات". ازآنجا يی که علاقه به مدرنيته غربي و تکنولوژی پيشرفته آن با شکستهای نظامی شروع شده بود بيشتر اين اصلاحات معطوف به اصلاحات اردو و سلاحهای مدرن بود. اين نیز مستلزم منابع مالی بود که امپراتوري رو به ضعف نهاده، فاقد آن بود. ازاین رو بخش دوم اصلاحات بر مالیات و نحوه مالیات گيري معطوف بود. علاوه براین افزايش تجارت با اروپايیانی که دنبال بازارهای مصرف جديد بودند نیز موجب شکل گيري قوانين جديد تجارت شد که دولتهای اروپایی برای تحمیل آن تلاش بسياری می کردند. قوانين جديد به نفع اروپايیان و شرکای هم کيش وهم مذهبانان درسرمينهای امپراتوري بود. علاوه بر اینها، اصلاحات اجتماعی و سياسي نیز اتخاذ گردید که جایگاه اقليتهای دینی را بهبود بخشید. از آن جمله؛ در فرمان "خط همایوني گلخانه" تامین امنیت اماکن مقدسه اقليتهای دینی ازسوی دولت عثمانی به وضوح بیان شده بود. همین طور گروههای دینی تحت حاکمیت عثمانی بعنوان تابع و شهروند اين دولت شناخته شده و از حقوق برابری بامسلمانان برخوردار شدند (Kara, 2014: 29). گرفتن جزیه که یکی ازقوانين اسلامی درخصوص غیرمسلمانانی که تحت لوای حکومت اسلامی زندگی میکردند بود، حذف شد. درکنار مدارس دینی، مدارسی مختلط ازشهروندان عثمانی شکل گرفت که مسلمان و غیر مسلمان درکنارهم علوم غربي را آموزش می دیدند. اين اصلاحات علاوه برمخالفت علمای مسلمان، مخالفین غیرمسلمان هم داشت. بالاخص ارمنیهای ساکن آناتولی و شامات به لحاظ دوری ازمرکز و عدم تجارت با اروپايیان به لحاظ درآمد وابسته به مدارس دینی بودند مخالف رفتن ارمنیها به مدارس لائیک مدرن بودند که موجب کاستن از درآمد آنها می شد.^۱

اما طولی نکشید احساسات ملی گرایی دربين اعراب باحمایت غربي ها رو به فزونی نهاد. کشورهای اروپایی درحمایت از غیرمسلمانان منطقه به دخالت درامورداخلی امپراتوري پرداختند وساکنان بالکان به همراه عرب های مسیحي ازوحدت تحت لوای دولت اسلامی

1. See: Findley, 2011.

سریچی کردند و اینگونه سیاست "ملت عثمانی" عقیم ماند. جای سیاست وحدت همه اقوام و مذاهب شکل دهنده امپراتوری عثمانی، سیاست "اتحاد اسلامی" از سوی سلطان عبدالحمید بی گرفته شد. این بار اتباع بدون توجه به قومیت شان تنها با اعتقاد به دین اسلام شهروند عثمانی محسوب می شدند. در این دوره بجای مفاهیمی چون پادشاه، سلطان و حاکم استفاده از عنوان خلیفه افزایش پیدا کرد. برای افزایش اعتبار مقام خلافت بطور ویژه ای تاکید می شد. به تعداد طلبه های دینی افزوده شد. خانقاه ها، تگه ها و زاویه ها نسبت به گذشته از آزادی قابل توجهی برخوردار شدند. از علمای اسلام و شیوخ مناطق مختلف برای سفر به استانبول دعوت بعمل آمد. چاپ و ارسال رایگان کتابهای دینی به سرزمینهای اسلامی نیز از کارهایی بود که در این دوره صورت گرفت. علاوه بر این خط راه آهن حجاز که مکه را به استانبول وصل میکرد نیز در این دوره در دستور کار قرار گرفت. با همه اینها چهل سال بعد و با شکست سیاست ملت سازی عثمانی، ایده اتحاد اسلامی بار دیگر در سال ۱۹۰۸ بعد از مشروطه دوم با نشریه صراط مستقیم بطور رسمی آغاز شد.^۱

اما این سیاست نیز دیری نپایید و دلایلی که مانع از شکل گیری ملت عثمانی شده بود این بار مانع از وحدت مسلمانان شد. در سال ۱۹۱۰ مسلمانان حوزه بالکان همراه ناسیونالیستهای غیرمسلمان علیه امپراتوری شوریدند. در مصر و سوریه عربها با حمایت عربهای غیرمسلمان به تقویت افکار ناسیونالیستی کمک کردند (Kara, 2014: 28-29) و در این بین با حمایت کشورهای اروپایی گروهها و انجمن هایی بسیاری که اقلیتهای دینی را نمایندگی می کردند علیه امپراتوری شکل گرفت. در نتیجه چنین روندی اتحاد اسلام نیز غیرممکن شد و ایده یک ملت ظهور کرد و این حوادث رفته رفته روشنفکران عثمانی را تشویق کرد که این اتحاد را براساس زبان ترکی بی بگیرند. با شکست سیاست "اتحاد اسلام" و جایگزینی آن با ملی گرایی نقش و جایگاه علما در جامعه عثمانی بیش از پیش با بحران مواجه شد.

۴. نصوص دینی به مثابه ابزاری برای مشروعیت بخشی

اگرچه از آغاز قرن هفدهم علمای عثمانی به مانند سابق صاحب قدرت نبودند ولی اصلاحات مالی، اداری، آموزشی و حقوقی جدیدی که به جدّ دنبال می شد از حوزه نفوذ و قدرت سیاسی-اجتماعی باقیمانده آنان می کاست. محاکم شرعی به آرامی جای خود را به محاکم عرفی باقوانین مدرن می داد. آموزش لائیک جای آموزش سنتی مدرسه های دینی و

1. See: Yüceer, 2016: 143-164.

مکتبخانه‌ها را می‌گرفت. علمای مدارس طراز اول دینی دیگر منبع دانش به حساب نمی‌آمدند. اما هنوز فازغ التحصیلان مدارس لائیک چنان در عرصه عمومی قدرتمند نشده بودند که جای آنها را بگیرند. از این رو علما تلاش خود را برای پاسخ به سوالات جدید بکار می‌بستند و همراه روشنفکران معتقد به گذشته درخشان، به تولید محتوای دینی ای می‌پرداختند که کمتر با علوم و فنون جدید مخالفت می‌کرد. از دل متون قدیمی به توجیه نهادهای مدرنی چون مجلس، مشورت و شورا دست می‌زدند. در واقع بدنبال راه میانه ای برای مدرن شدن از طریق اسلام و منابع دینی بودند. قسم عظیمی از علمای مسلمان در برخورد با اصلاحات انجام گرفته به امید بازسازی وجهه امپراتوری و بازگشت به روزهای پرشکوه گذشته کمتر به ابراز مخالفت برمی‌خاستند.

در این موقع بود که علما بازگشت به اجتهاد را که از قرن دهم به بعد کمتر بدان رجوع شده بود را چاره راهی می‌دانستند که می‌توانست راه را برای تغییر جامعه مسلمین هموار کند. از نظر علما، اجتهاد حقیقی بود که اسلام به علما داده بود تا احکام اسلامی را مطابق با تغییرات زمانه تنظیم و تازگی اسلام را حفظ کنند. این دست از علما که اجتهاد را موضوعی حیاتی و اساسی برای رفع موانع پیشرفت مسلمین می‌دانستند در صدد متناسب سازی احکام اسلامی با موضوعات روز بودند. اهمیت دیگر اجتهاد از این رو بود که برخی از علما به هرنحو ممکن می‌خواستند بین مسلمین وحدت ایجاد کنند یا اختلافات را به حداقل برسانند. بهمین خاطر استفاده از احکام همه مذاهب برای نوشتن قانون اساسی و دیگر قوانین مربوطه را ضروری می‌دانستند. برای اینکار نیز باز بودن باب اجتهاد مهم بود. اما مهمتر از همه، برای کسب تکنولوژی غرب و استفاده از آن این اجتهاد بود که می‌توانست چنین اجازه ای را به مسلمانان بدهد. در آخر اینکه علما امیدوار بودند با باز کردن باب اجتهاد تسلط گذشتگان را از میان بردارند. بالطبع عملی شدن چنین امیدی می‌توانست به علمای معاصر نسبت به گذشتگان نشان قدرت بیشتری بخشد و آنها را از تقلید صرف ماضی برهاند^۱.

در مواجهه با تغییر و تحولات صورت گرفته تفسیر و استفاده از نصوص دینی بعنوان راه میانبر بطور مداوم مورد استناد قرار گرفت (Kara, 2001: 39). اگرچه قابلیت تطبیق نصوص دینی با شرایط مکانی و زمانی هر عصری از ویژگیهای مثبت آن قلمداد شده است اما آنچه دردوره مدرن رخ داد در هیچ دوره تاریخی مشاهده نشده بود. یا به بیان بهتر برای حل هر

1. See: Kara, 2014: 55-58.

مسئله معاصری می‌توان تفسیرهای جدیدی از متون گذشته بدست آورد ولی نمیتوان آنها را از تاریخ ظهورشان جدا ساخت و معانی جدیدی که از تاریخ جدید جوامع غربی نشأت گرفته اند، بر آنها تحمیل کرد. بعنوان مثال آلمالی لی حمدی افندی احکام اسلامی را به دو دسته نص و اجتهاد تقسیم می‌کند. احکامی که به صراحت در متون دینی بیان شده و احکامی که با اجتهاد می‌توان برخی احکام را از متون دینی و سنت بیرون کشید^۱. اما جالب توجه است که آلمالی لی حمدی افندی حریت، مساوات، برابری زن و مرد و ... را از احکام نص می‌شمارد. وی معتقد بود که قرآن به صراحت همه اینها را بیان کرده است. در این راه آلمالی لی و شهبندرزاده و برخی دیگر از همفکرانشان به این نتیجه رسیدن که یک "مجلس عالی اجتهاد" یا "هئیت علمیه" تاسیس کنند تا این عقب ماندگی از اجتهاد را جبران کنند (Kara, 2014: 56). مثال دیگر اینکه، برای تحدید قدرت پادشاه و آرای عمومی به شورا، مشورت، امر به معروف و نهی از منکر موجود در متون دینی و یا در برابر مخالفتها استفاده از فتنه و تفرقه و ایجاد اتحاد سیاسی به مفهومی چون وحدت متوسل شدند. که شیوع اقداماتی از این دست در دوره عثمانی بیش از حد تصور رایج شده بود. دیگر اینکه علی سوای^۲ نیز با تقسیم نحوه اداره کشور قوانین مرتبط با شریعت را حکومت مقیده یا مشروطه می‌نامید. سوای معتقد بود که حکومت در اسلام حکومت مشروطه است که در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر بوده که بعدها با انحراف از اصول اسلام این قبیل احکام اسلامی از حکومتها رخت بر بسته و جای خود را به حکومت مطلقه داده است^۳. شیخ موسی کاظم^۴ هم در سال ۱۹۰۸ در یکی از نوشته هایش با عنوان "اصول مشورت در اسلام" ادعا کرد که شیوه حکومت در اسلام بر اساس مشروطیت بوده است. چرا که پیغمبر اسلام در مدینه اصول مشورت را برای حکومتداری خود تاسیس کرده بود. اما با گذشت زمان و بر سر کار آمدن سلسله ای از حکومتها مسلمانان به ناچار نوع دیگری از حکومتها را پذیرفتند. موسی کاظم با توضیح اینکه نوع مشروطیت در آن موقع متفاوت از مفهوم امروزی آن بود ادامه می‌دهد که در آن دوره پیغمبر در مسائل مربوطه با صحابه خود مشورت می‌نمود و بعد از آن به جمع بندی از نظر آنان می‌پرداخت و در نهایت با

1. See: Efendi, 1909: 18.

2. Ali Suvavi

3. See: Hanioglu, 2014: 388-393.

۴. شیخ الاسلام موسی کاظم (۱۹۲۰-۱۹۵۸) عضو هئیت علمی جمعیت اتحاد و ترقی که در سال ۱۹۱۰ برای اولین بار به منصب شیخ الاسلامی دست پیدا کرد. با تغییر حکومت از کابینه کنار گذاشته شد ولی بعد از آن تا سال ۱۹۱۸ سه مرتبه ی دیگر این عنوان را بدست آورد.

در نظر گرفتن رای اکثریت اقدام به تصمیم‌گیری می‌کرد. از آنجایی که این تصمیمات مورد اعتراض کسی واقع نمی‌شد نیازی به انتخاب نماینده از سوی مردم نیز احساس نمی‌شد. زیرا علاوه بر پیغمبر کسانی که در این تصمیم‌گیریها حضور داشتند امنیت و اعتماد همه آحاد مردم را در نظر می‌گرفتند که این شیوه در دوره‌های دیگری گرفته نشد.^۱ از نظر شیخ موسی کاظم، اگرچه اوایل به قدرت رسیدن عثمانیها مشورت جزئی از اصول حکومتداری آنها بشمار می‌رفت ولی رفته رفته آنها نیز به مانند سلف خود به حاکمانی مستبد تبدیل شدند و از اسلام اصیل دور افتادند. سومین نکته اینکه، درحالی که رجوع به منابع و تلاش برای بدست دادن توضیحات مناسب در رابطه با سیاست و جامعه با هدف یافتن راه‌حلی که بتواند جامعه را از بحرانهای موجود نجات دهد با قدرت بیشتری ادامه داشت اما نتوانست از عمق و گستره ایی که انتظار میرفت برخوردار شود. یکی از دلایل عدم موفقیت این تلاشها، وارد کردن مفاهیم سیاسی با ریشه غربی بدون توجه به پیشینه فلسفی و تحولات اجتماعی که موجب برخوردی بین مفاهیم سنتی شد و ازدیگرسو در دنیای اسلام، و در اینجا دولت عثمانی، روشنفکران و بورکراتهای آن، تصور درستی از این نقل و انتقالات فکری نداشتند و با ظهور بحرانهای ذهنی و مادی تدابیری برای آن نیندیشیدند و برای سرپوش گذاشتن بر ناتوانی اشان بحران بوجود آمده را نادیده گرفتند (Kara, 2001:40).

۵. مدرنیزاسیون و تغییر جایگاه علما

نقش و جایگاه طبقه علمیه و شیخ الاسلام در سازمان سیاسی دولت عثمانی هم در اجرا، هم در قانونگذاری و هم در قضاوت چنان بود که با هیچ گروه سیاسی دیگری قابل قیاس نبود. آموزش نیز به واسطه مدارس دینی به علما وابسته بود. در کنار اینها کسانی که برای کار قضاوت به شهرها و مناطق دور از مرکز سیاسی فرستاده میشدند مسئولیت کارهای که در واقع در حیطه ماموران دولتی و شهری بود نیز به آنها واگذار میشد. امور وقفی و نظارت بر تصرف اموالی که از سوی دولت صادره میشد به لحاظ شرعی نیز تحت نظر ایشان بود.^۲ با شروع روند اصلاحات، ساخت قدیم قدرت در عثمانی دچار تغییرات بسیاری شد. در این میان طبقه علمیه نیز نتوانست خود را از این تحولات دور نگاه دارد و بشدت تحت تاثیر این فرآیند قرار گرفت. چرا که این طبقه بعنوان حافظ اسلامیت و سمبل آن و در کنار اینها تولیدکنندگان

1. See: Kazim, 1908.

2. See: Levy, 1991.

بومی اندیشه سیاسی مسلمین بشمار میرفتند و آغاز اصلاحات در واقع نشان از بحران عمیقتری بود که حاملان سنتی دانش از پاسخ به آن بازمانده بودند. آنها پاسخی برای عقب ماندگی علمی و تکنولوژیکی مسلمانان نداشتند. برداشت جدید از مفاهیم عدالت، حق و حقوق، آزادی و... نیز فرسنگها با برداشت سنتی از این مفاهیم تفاوت داشت. در چنین وضعیتی بود که اصلاحات بعمل آمده، یعنی تاسیس مدارس نوین و محاکم نظامیه بر اساس حقوق غربی نه شرعی، و همچنین سربرآوردن نهادهای مدرنی چون عدلیه، معارف و اوقاف نظارت دولت را افزایش و در مقابل از نفوذ مقام شیخ الاسلامی، مدرسین و محاکم شرع کاسته و اعتبار علما خدشه دار شد (Ekinici, 2010: 48) و در نتیجه رفته رفته جایگاه و مقامشان بیش از پیش تضعیف شد. در برابر اصلاحات صورت گرفته اقدامات طبقه علمیه سه مرحله را پشت سر گذاشت. در مرحله اول بعنوان مخالف اصلاحات خود را نشان داد که در برابر اصلاحاتی که در اردوی محمود دوم انجام می شد: "حمایت از تشکیلات قدیمی اردو و یتیمی چری ها اولویت آنها بود". گرچه مخالفتهایی از این سو و آن سو به گوش می رسید اما قدرت اصلی مخالفت با این رفرم ها در اختیار علما بود که به سقوط سلطان سلیم منجر شد. برخی از روشنفکران عثمانی برای کسب حمایت جامعه که تنها قدرت تحریک کننده مسلمانان بودند در مقابله با دولت به همدستی با علما پرداختند (Levy, 1991: 29-30). پادشاه عثمانی با علم به اینکه بدون حمایت علما اصلاحات نتیجه بخش نخواهد بود برای بدست آوردن حمایت آنها دو راه در پیش گرفت. یکی اینکه برخی از آنها را با وارد کردن به دولت و افزایش اختیارات و در اختیار قرار دادن امکانات مکفی برای ایشان، آنها را از مخالفت صریح دور کرد و کسانی را که حاضر به همکاری با دولت در شکل جدید آن نبودند تبعید کرد و برخی را هم با عزل از مقامشان مجازات کرد. در نتیجه این اقدامات علما زمینه های شرعی اصلاحات را با همکاری پادشاه فراهم کردند. اما این همکاری دیری نپایید و با الغای یتیمی چری قدرت علما با گسست از سلطنت به ماقبل از این همکاری تغییر جهت داد.

در نتیجه چنین تحولاتی علما به دو گروه مخالف تقسیم شدند. یک طرف علمایی همچون اسماعیل حاقی از میرلی و شمس الدین گولتای که با دولت همکاری میکردند و امیدوار بودند که با به بار نشستن روند آغاز شده اصلاحات، از ثمرات آن بازگشت دوباره شریعت به نظام حقوقی و سیاسی عثمانی باشد و در طرف دیگر، علمایی همچون مصطفی صبری^۱ حضور داشتند که از مقامشان عزل و تبعید شده بودند و مخالف هرگونه اصلاحات و نوآوری بودند و با

1. See: Tunaya, 1998.

همدستی محافظه کارانی که خود را نماینده مردم میدانستند از اصلاحات با عنوان "دستاوردهای کفار" نام میبردند ولی در کل هدفشان نامعلوم و جایگزینی برای این تحولات نداشتند. اما نباید دچار اشتباه شد و بین اینها دیوار بلندی کشید که به معنی هرگونه آشتی ناپذیری اشان باشد و خواهیم دید که چگونه دست تقدیر جایگاه اینان را با یکدیگر عوض کرد. رهبران حرکتی که آغاز شده بود بخصوص آن دسته از علمایی که حاضر در دولت بودند چه با هدف نجات دولت، چه با هدف اصلاحات، خواهان در اختیار گرفتن قدرت سیاسی برآمدند. که می توان گفت طبقه علمیه وارد مرحله دوم از فعالیتهای خود شد^۱.

در بین سالهای ۱۸۶۰ بین علما و افراد متعصب در عقاید دینی کشمکش هایی رخ داد که میتوان گفت تا سرحد جنگ فرهنگی با یکدیگر رفتند اما این درگیری ها نتیجه ای جز از میان رفتن قشر دینی نبود. به همین علت اسلامگرایان با حمایت بخشی از علما سکوت نکرده و با اولویت قرار دادن توجه به مدنیت اسلامی و در مقابل، مدنیت غربی را فاقد اصول اخلاقی قلمداد کردن و با بیان ویژگیهای برتر بودن مدنیت اسلامی با قدرت بیشتری در عرصه سیاسی و اجتماعی قدم کردند. این گروه از روشنفکران که به نوعشان مشهور بودن در پی زنده کردن تمدن اسلامی در مقابل تمدن غربی شکل گرفتند. در مقابل بار دیگر علما، برای مقابله با پیامهای دینی روشنفکران لائیک تلاش کردند که برای ارتباط گرفتن با قشر سنتی جامعه جنبه های عوام فریبانه و پوپولیستی اسلام را بزرگنمایی کنند (Mardin, 1992: 184).

دور شدن علما از مرکز مخالفتها و حرکت در مسیر موازی مدرنیزاسیون آنها را به یافتن جایگاه جدیدی در بین مکانهایی که چندان آشنایی با آن نداشتند سوق داد و جبهه آنها در مخالفت با پادشاه، بورکراسی و روشنفکران تضعیف شد و تاثیرگذاری اشان به عقب افتاد و ایشان را دنباله روی روشنفکران کرد (Şeref, 1923: 192).

در دوره استبداد عبدالحمید دوم باقی مانده اعتبار ایشان نیز با سرعت بیشتری از دست رفت و در کنار اینها علما در مقابل ساخت قدیم قدرت در کنار گروه اتحاد و ترقی هایی قرار گرفتند که از اساس با سنت سرناسازگاری داشتند. دشمنی عبدالحمید با علما به برکناری سلطان عبدالعزیز در سال ۱۸۷۶ باز میگشت. زیرا در این برکناری فتوای شیخ الاسلام خیراله افندی بی تاثیر نبود و همینطور در جنبشهایی که منجر به نوشتن قانون اساسی شد اقدامات طلبه مشهور علمیه مهدت پاشا، دشمنی عبدالحمید با علما را تشدید کرد (Mardin, 2012: 56).

1. See: Kara, 2001: 47-51.

تا قبل از به قدرت رسیدن عبدالحمید دوم و در دوره اصلاحات مدارس دینی از نظارت دولتی مستثنی شده بود که در دوره عبدالحمید تمامی مدارس دینی و علمیه ها با دستور وی تحت نظارت دولت درآمد. در تضعیف مدارس دینی یک عامل درونی هم سبب ساز بود و آن عدم نوآوری و تکرار مکررات بود که نمیتوانست با تحولات جامعه خود راسازگار نماید.

با برکناری عبدالحمید از قدرت و با آغاز دوره جدید افزایش باز سیاسی، علما با اشتیاق فراوان به استقبال از دومین انقلاب مشروطیت شتافتند. اینان با تصور بر اینکه خواهند توانست اداره امور را بروفق شریعت بازگردانند به دفاع از آن پرداختند. اما غافل از اینکه مدارس دینی به حاشیه رانده شده و با اهمال از آن، دیگر نایی برای برخاستن از خاکستر برجای مانده، نمانده بود. احوال این اوضاع از زبان مصطفی صبری افندی که خود از علمای علمیه بوده روشنتر خواهد بود: "مکاتب، نتوانستند انتظاری که از آنها میرفت را بجای آورند، در حالی که برای بستن مدارس رقیب از هیچ کوششی مضایقه نکردن. افراد جامعه بخصوص نخبگان و اشراف جامعه هرگز کودکان خود را به چنین مکان هایی برای کسب علم نفرستادند. اینان تنها نتوانستند از اولاد فقیر آنادولو و افراد ساده دل برای طلبگی جذابیت ایجاد کنند..." (Sabri, 1959: 216).

در هر صورت بعد از اعلام دومین مشروطیت در سال ۱۹۰۸ کمی از فضای منفی بوجود آمده علیه علمیه ها کاسته شد. اما چیزی نگذشت که در خود علمیه آشوب و هرج و مرج فکری در گرفت. هر کسی بنام دین می توانست صحبت کند و خواستار اجرای احکام شریعت شود. تا اینکه شورش ۳۱ مارت^۱ که به کشته شدن رهبران و اعضای اتحاد و ترقی^۲ منجر شد این وضعیت را به تمامی دچار تحول کرد. بعد از رویداد ۳۱ مارت علمیه با نقدهای تند و تیزی مواجه شد و تنها به نقد بسنده نشد و انگشت اتهام بسوی آنها نیز گرفته شد. طبیعتاً بعد از دوره استبداد عبدالحمید دوم هرگونه اتهام بازگشت به گذشته و همکاری با وی اتهام سنگین و غیر قابل گذشتی محسوب میشد که علما به چنین ظنی گرفتار شدند (Sabri, 1959: 106). چرا که یکی از شعارهای معترضین ۳۱ مارت که جلوی مجلس تجمع کرده بودند خواهان بازگشت شریعت بودند. همین شعارها، علما را در مظان اتهام قرار داد. علما به ناچار تلاش

۱. بعد از اعلان مشروطیت دوم عثمانی در سال ۱۹۰۹، بزرگترین شورشی که علیه آن صورت پذیرفت و ۱۳ روز بطول انجامید شورش ۳۱ مارت بود. ابتدا این شورش توسط عسکرها تدارک دیده شده بود که با پیوستن گروههای دیگر به یک شورش دینی تبدیل شد. از علل و عوامل آن چندان اطلاعی در دست نیست. فقط در نتیجه آن جایگاه علما بیش از پیش تضعیف شد.

2. İttihat ve Terakki

کردند این اتهامات را از خود دور کنند و دست به تغییرات ظاهری زدند. برخی از علما بجای استفاده از عمامه ترجیح دادن فس را جایگزین آن کنند و همینطور بجای ایجاد تحول در علمیه، فعالیتهای سیاسی خود را افزایش دادند و نقش پررنگتری در مجلس و حشر و نشر با روشنفکران در پیش گرفتند^۱.

۶. اتحاد و ترقی

اتحاد و ترقی نام انجمن زیر زمینی بود که در سال ۱۸۸۹ با الهام از نظرات نامیک کمال علیه استبداد عبدالحمید دوم شکل گرفت. با افزایش سرکوب در دوره عبدالحمید دوم، انجمن اتحاد و ترقی توانست مخفیانه به فعالیتهای خود ادامه دهد. رهبران اتحاد و ترقی در نظامنامه ای که اعلام داشته بودند بعنوان یک انجمن سیاسی، شادمانی و سرافرازی دایمی وطن و ملت را مقدم دانسته و هدفشان را تداوم اصلاحات، مشروطیت و خلافت اعلام کردند. علاوه بر این بدون توجه به جنسیت، دین و مذهب به برابری همه اتباع عثمانی اعتقاد داشتند. اما این انجمن بعدها تبدیل به یک انجمن با محوریت ملت تورک شد^۲.

اتحاد و ترقی چپها، برخلاف روشنفکران نوعثمانی گرای که تحت تاثیر رمانتیسیم اروپایی بودند بیشتر شیفته جامعه شناسی و علوم اثباتی یا عبارتی رویکرد پوزیتیویسم بودند. اگرچه در ابتدا برای به هیجان آوردن توده مردم از دین استفاده کردند اما به لحاظ اعتقادی و سیاسی به اصول لایتنیسم پایبند بودند^۳.

با پیروزی ژاپن علیه روسیه، این دشمن دیرینه عثمانی، چگونگی این ظفر علاقه ترکها به الگوگیری از ژاپن را افزایش داد. با توجه به این موفقیتهای ژاپن، اتحاد و ترقی چی ها مخالف سلطنت و برچیندن آن نبودند بلکه خواهان تغییرات اساسی در روند اداره کشور بودند و همینطور طرفدار بازگشت قانون اساسی سال ۱۸۷۶. اگرچه اتحاد و ترقی چپها تحت تاثیر ژاپن و اصلاحات آنها بودند ولی برای از میان برداشتن سلطنت هیچ برنامه ای نداشتند و تنها می خواستند آن را بشکل سمبلیک حفظ کنند. از طرفی برای ساکنین محافظه کار آنادولو سلطنت عنصر وحدت بخشی محسوب می شد و اتحاد و ترقی چی ها توان درگیری با این منطقه را نداشتند. به همین منظور آنها تنها کاری که می توانستند انجام دهند اصلاحات دگرباره ایی از بالا به پایین بود. که با همه

1. See: Kadri, 1991: 108-329.

2. See: Tunaya, 1952: 123-126.

3. See: Ansiklopedisi, 2018: 329-333.

تأثیر مدرنیزاسیون دولت عثمانی بر موقعیت علما / احمدی ۴۱

ملاحظات‌ی که داشتند نگاه لائیک آنها نتوانست توده مسلمان آنادولو را تا آخر با خود همراه سازد و موجب گسست در وحدت ایشان شد^۱.

اتحاد و ترقی چپها تا سال ۱۹۱۲ توانستند فعالیتهای مخفیانه خود را ادامه دهند و اجلاس سالانه خود را برگزار کنند و برای همراهی علما، نظامیان و زنان شاخه‌های مختص ایشان ایجاد کردند. عصبانیهای بالکان و جدایی آنها درحالی که بی خبری استانبول نشینان را در پی داشت، به فعالیتهای ترقی چپها سرعت بخشید. بعد از اعلام مشروطیت و فضای باز سیاسی بوجود آمده ترقی چپها هم از این فرصت بدست آمده به نفع خود استفاده کردند. اما باین حال بعد از شورش روز ۳۱ مارت که به کشته شدن بیست نفر از اعضای آنها منجر شد و در موقعیت بهتری برای ورود به قدرت سیاسی داشتند باز هم از ورود به آن اجتناب کردند. تا اینکه با شروع جنگ جهانی اول متصرفات امپراتوری یکی پس از دیگری از دست رفت و مشکلات اقتصادی و قحطی و جنگ همه و همه زمینه قدرت گیری ترقی چپها را فراهم کرد و دیگر نتوانستند بیش از آن خود را از دولت و اقتدار سیاسی دور نگه دارند (Ahmad, 2004: 199).

۷. شکل گیری دولت مدرن در ترکیه

قرن بیستم برای ترکیه، ۲۳ جولای ۱۹۰۸ با فرمان بازگشت دوباره به قانون اساسی ۱۸۷۶ شروع می شود. هم عصران این رویداد تاریخی بخوبی می دانستند که اهمیت این اتفاق فرای چیزی است که خود می اندیشند. باز شدن فضای سیاسی و بهار نشریات و مطبوعات نشان می داد که جامعه بسته آنادولو در حال بازگشایی درهای خود بروی جهان است. ترکهای جوان برای حمایت از رژیم جدید شاخه ارمنی، یهودی، رومی، مسلمان و جمعیتهای قومی و دینی ایجاد کردند. تبعیدیها و فعالین سیاسی دور از وطن به مرور بازگشتند. آنها برای جبران سالهای اختناق عبدالحمید دوم در همه عرصه ها مصرا نه حضور داشتند. تنها به تغییر سیاست محدود نماندن و این بار با اقتباس گسترده تر از غرب به تغییر جامعه و مناسبات آن نیز تلاش کردند (Ahmad, 2016: 44).

۱۹۱۳ هم از لحاظ اقتصادی-سیاسی و هم از لحاظ نظامی سال پرخطری برای امپراتوری بود. جدایی بالکان، تصرف لیبی توسط ایتالیا تا توانسته بود قدرت و سرزمینهای امپراتوری را کوچک کرده بود. حالا زمان آن فرارسیده بود که ترقی چپها برای تجدیدنظر در اصول سیاسی و فکری ایشان چاره ای بیاندیشند. اسلام گرایی، عثمانی گرایی و ملت گرایی سه عنصر مهمی بود

1. See: Findley, 2011: 160-165.

که پیشتر برای آن مبارزه کرده بودند. اما دیگر بایستی یا بکل این اصول را به کناری می‌نهادند یا با تاکید بر یکی از آنها اهداف موردنظرشان را پی می‌گرفتند. آنها راه دوم را برگزیدند و از این رو با تاکید بر ملت‌گرایی و عنصر ترکی توانستند خود را با تغییرات بوجود آمده وفق دهند که البته راه دشواری در پیش داشتند.

ملی‌گرایان پس از جنگ قورتولوش^۱، هم در مقابل یونانی‌ها و هم در برابر سلطان به پیروزی رسیدند و برای یک انقلاب ترکی صفحه جدیدی باز شد. آنها توانستند جلوی تجزیه آنادولو، توسط دولتهای امپریالیست غربی را بگیرند و درعین حال یک حرکت وحدت‌بخش در کل آنادولو ایجاد کنند. حامیان این حرکت شامل بخشی از بورکراسی باقیمانده عثمانی، بخش بزرگی از آن توده مردم و بخش دیگری نیز نمایندگان اصناف بودند. در بین حامیان این حرکت وحدت‌بخش علما نیز حضور داشتند. علیرغم اینکه بسیاری از این افراد معتقد بودند که بازگشت سلطان عثمانی به سلطنت بخاطر نبود آلت‌رناتیوی برای آن از اولویت برخوردار است، اما مصطفی کمال که با رهبری جنگ قورتولوش توانسته بود توانایی‌هایی خود را به اثبات برساند توانست اولویت مجلس و توده مردم را از سلطنت و خلافت دور کند و بعد از پایان جنگ‌های طاقت‌فرسا، خود را در جایگاه تعیین‌کننده رژیم بقبولاند (Ahmad, 2016: 68-69).

مصطفی کمال و اطرافیان آنها بخوبی از الزامات دولت مدرن آگاهی داشتند و تمعدا سعی در برکندن عناصر سنتی در شکل جدید دولت بودند. بقول مصطفی کمال آنها "خواهان یک زندگی متمدنانه و پیشرفته برای مردم کشور در سطح تمدن معاصر" بودند. پیروزی در جنگ‌های استقلال که رهبری آن به عهده مصطفی کمال بود به او و طرفدارانش فرصت و امتیاز ویژه‌ای بخشید. با دیدن تحركات مخالفین چه اسلامگراها چه طرفداران غرب که در پی بازسازی صحنه سیاسی کشور و موقعیت سلطان داشتند، با انحلال مجلس در اول آوریل ۱۹۲۳ واکنش خود را به این تحولات نشان دادند. ۱۹ اگوست همان سال مجلس جدید شکل گرفت و کمال به ریاست مجلس انتخاب شد. مصطفی کمال نیز خود طرفدار تشکیل حزبی بود که رهبری آن از طریق انتخابات درون حزبی تغییر کند و مخالف هرگونه مسئولیت مادام‌العمری بود. مصطفی کمال برای مقابله با قدرت مخالفین ابتدا به تقویت موقعیت سیاسی دولت پرداخت. از اولین کارهای

۱. در سال ۱۹۱۹ بعد از قرارداد مندرس و با اشغال تنگه بسفور توسط انگلیس و با حمایت فرانسه و دیگر کشورهای قدرتمند آنروز جنگی دیگر علیه عثمانی شکل گرفت. با رهبری مصطفی کمال آناتورک که معتقد بود: هرگونه تغییر مرزهای معین شده توسط قرارداد مندرس خیانت به کشور است، به مصاف اشغالگران رفتند و سرزمینهای اشغالی را بازپس گرفته شد که این جنگ به "جنگ قورتولوش" معروف شد.

انجام شده در مجلس جدید تایید تفاهم نامه لوزان در ۲۳ آگوست بود که مرزهای امروزین ترکیه تا حدودی مشخص شده بود. بدین شکل یک دولت جدید در عرصه بین المللی مورد شناسایی قرار گرفت. سپس در مجلس طرح تغییر پایتخت از استانبول به آنکارا ارائه شد. با قبول این طرح محافظان کاران ضربه سختی را متحمل شدند. دلیل آن نیز این بود که بعد از جنگهایی که منجر به نجات استانبول شد مصطفی کمال بلافاصله شهر را ترک و به آنکارا عزیمت کرده بود. پس از پایان جنگهایی متوالی که در گرفته بود، مصطفی کمال ابتدا بدون اینکه به استانبول سرزده باشد از شهر آنکارا دیدن کرد. همین مسئله باعث شد استانبول و آنکارا نماد فاصله بین محافظه کاران و کمالیستها تلقی شود و تغییر پایتخت نیز نشان دهنده این باشد که دولت جدید خود را میراث دار پیشینیان نمی داند.

بعد از تغییرات صورت گرفته هنوز نقش و جایگاه خلیفه و خلافت در دولت جدید مشخص نبود. مصطفی کمال برای حل این مسئله ابتدا خواستار تغییر قانون اساسی شد و پیشنهاد شده بود که ترکیه یک کشور جمهوری باشد و رئیس جمهور از طرف مجلس انتخاب شود. بعد از یک دوره طولانی و سخت از بحثهایی که حول این محور شکل گرفته بود این پیشنهاد مورد قبول مجلس قرار گرفت و کمال بعنوان اولین رئیس جمهور ترکیه انتخاب شد. اما مخالفین بعد از اعلام جمهوری نیز دست از مخالفت برنکشیدند. بعد از تایید و تاکید رهبر مسلمانان هند در خصوص اهمیت و جایگاه خلافت در اسلام محافظه کاران تورک احساس کردن حمایتهای بیشتری از آنها خواهد شد و قدرتشان رو به فزونی خواهد رفت. به همین علت باردیگر هیاهو و غوغای سیاسی بالا گرفت. این در واقع همان چیزی بود که طرفداران مصطفی کمال میخواستند. آنها بار دیگر با یادآوری الزامات دولت-ملت‌های مدرن، خاطر نشان کردند که مسائل فرا مرزی نبایستی به درون مرزهای یک دولت کشیده شود و باعث بوجود آمدن هرج و مرجی شود که ریشه آن در خارج از مرزهای آن است. آنچه که بارز و آشکار بود این بود که طرفداران رژیم سابق و محافظه کاران می‌دانستند با وجود نظام خلافت خواهند توانست که از آن بعنوان سمبلی در مقابل با هرگونه تحدید قدرت خودشان استفاده کنند. مصطفی کمال با بیان اینکه "سالهای طولانی است که عادت کرده اند با سواستفاده از اسلام آن را به ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی خود تبدیل کنند. وقت آن رسیده که اسلام را از این وضعیت نجات دهیم" بطور واضحی قصد خود را آشکار کرد. سوم مارس ۱۹۲۴ مجلس ترکیه خلیفه را از مقام خود عزل، خلافت را ملغی و ورود اعضای دربار عثمانی به کشور را ممنوع کرد. شیخ سعید نوری در شرق و جنوب شرق ترکیه بخاطر روابط عشیره ای و نفوذی که در بین گُردهای منطقه داشت توانست

شورشهایی را علیه این تغییرات ترتیب دهد (Akşın, 2007: 195). طرفداران خلافت، خلیفه را نماد و سمبل وحدت می‌دیدند و تصورشان براین بود که می‌تواند قدرت ریس جمهور را کنترل و از یکدست شدن حکومت جلوگیری کند. اما این شورشها نیز سرکوب شدند (Ahmad, 2016: 71). مصطفی کمال که دیگر بعنوان بنیانگذار ترکیه جدید لقب آتاتورک را نیز باخود همراه داشت، نمیخواست جامعه ترکیه را بسوی سنتها و سملهای سنتی رهنمون کند. او ترجیح داد ترکیه با تسریع در روند توسعه، قرن بیستم را طی کند و برای این منظور ایدئولوژی جدید و نمادهای نو خلق کرد. آتاتورک با علم به اینکه عناصر سنتی سیاست نمی‌توانست ایدئولوژی جدید را تحمل نماید همه آنها را از عرصه سیاسی حذف کرد و بعدتر نیز با تاسیس وزارت دیانت، دین و تعلیمات دینی را نیز تحت نظارت دولت درآورد تا بدین شکل برخی از مخالفت‌ها را کمرنگ کند.

آنچه که در این مقاله تلاش شد نشان داده شود تغییر جایگاه علما عثمانی با شروع روند مدرنیزاسیون در آن بود. آنها که ابتدا بعنوان مانع اصلی حرکات اصلاح طلبانه قلمداد می‌شدند و به دور از فعالیت‌های سیاسی و رسمی جلوی هرگونه تغییری و تحوّل ایستادگی می‌کردند با عمیقتر شدن مسائل امپراتوری عثمانی علمایی که با دستگاه دولت در ارتباط نزدیک بودند چاره‌ای جز همراهی با تغییرات بوجود آمده درخود نمی‌دیدند. همکاری برخی از علما با نهادهای سیاسی جدید آغاز دودستگی در بین علما عثمانی شد. گروهی که در دولت حضور داشتند سعی می‌کردند با تفاسیر جدید از متون دینی گذشته، پاسخی به تحولات رخ داده ارائه کنند. در مقابل کسانی که از مسندهای سیاسی به دور بودند و غالباً در تبعید بسر می‌بردند هرگونه تغییری را بدعت و انحراف از اسلام می‌دانستند. از نظر ایشان نتیجه این تغییرات چیزی جز شباهت مسلمین به کفار نبود. روشنفکران مدرن نیز ابتدا با همکاری گروه اول در پی پیاده سازی اصلاحات مورد نظر خود بودند. اما با تحولاتی که هرگز کسی نمیتوانست پیش بینی کند سرعت فروپاشی امپراتوری افزایش یافت و حمله به خاک آن و تصرفش از سوی کشورهای اروپایی همه را برای دفاع از کیان کشور متحد ساخت. قهرمانیهای مصطفی کمال در جنگهای استقلال آنها را از یک گروه اقلیت به یک گروه پرنفوذ و پرافتخار تبدیل کرد. این پیروزیها راه را برای جدا شدن روشنفکران از علما را هموار کرد. زیرا دیگر نیازی به مشروعیت بخشی اقداماتشان از سوی آنان نبود و قهرمانی آنها در جنگ با قدرتهای بزرگ توانسته بود جایگاه آنها را در بین مردم مستحکم کند. از طرف دیگر، عدم ارائه آلترناتیوی از سوی محافظه کاران و همچنان پافشاری بر بازگشت به گذشته، کمال و طرفدارانش را برای پیشبرد اهدافی

که آینده بهتری را وعده می دادند قوی تر کرد. مصطفی کمال و هوادارانش دیگر به خوبی میدانستند که نمی توانند با تکیه بر ادبیات گذشته مسائل پیش آمده را حل کنند. دیگر نمیخواستند از دین و سنتهای گذشته بعنوان ابزاری برای اهداف سیاسی خود استفاده کنند. آنها برای حل مسائل سیاسی جدید نیاز به ایدئولوژی جدید داشتند و این ایدئولوژی نمی توانست سمبل هایش را به سنتها گره بزند و بخاطر همین برای ایجاد سمبلهای جدید تلاشهای جدیدی را آغاز کردند. از نظر آنها دین و علما سمبل سنت و گذشته ای بودند که عاجز از پاسخ به مشکلات امروزی آنها بود. در عوض می دانستند که برای اندیشه سیاسی جدید، نهادهای جدیدی بایستی تاسیس شود که بتواند از این اندیشه ها حمایت کند. مثلاً رئیس جمهوری که با انتخاب مردم برمسند قدرت می نشیند بجای پادشاهی که مشروعیتش را از نیروهای ماوراطبیعی می گیرد، قضاات تحصیل کرده حقوق بجای علمای دینی، دانشگاهها بجای علمیه ها و... در نهایت با همه تلاشی که علمای عثمانی برای همراهی با سیاسیون و روشنفکران کردند دیگر آنها در نظم سیاسی نوین جایی نداشتند. آنها نیز چاره ای جز تغییر سیاست خود از مشارکت به نیروی حامی سیستم جدید نمی دیدند.

کتاب‌نامه

الف- کتب و مقالات

- Ahmad, Feroz (2016). *Modern Türkiye'nin Oluşumu*, İstanbul: Kaynak Yayınları.
- Akça, Gülsoy & Anzavur Demirpolat (2009). "Osmanlı Toplumunda Devlet ve Ulema", *Ekev Akademik Dergisi*, 13 (38), pp. 103-114.
- Akşın, Sina (2007). *Kısa Türkiye Tarihi*, İstanbul: Türkiye İş Bankası Kültürel Yayınları.
- Oktay, Orhan (2018). "Kısakürek, Necip Fazıl". 5, Ankara, Türkiye.
<https://islamansiklopedisi.org.tr/kisakurek-necip-fazil>.
- Berkes, Niyazi (2003). *Türkiye'de Çağdaşlaşma*, İstanbul: YKY Yayınları.
- Ekinci, Ekrem Buğra (2010). *Osmanlı Mahkemeleri Tanzimat ve Sonrası*, İstanbul: Arı Sanat Yayınevi.
- Findley, Carter V. (2011). *Modern Türkiye Tarihi*, İstanbul: Timaş Yayınları.
- "Osmanlılar'da anayasal saltanat dönemi (1876-1922)" (06 02, 2020), Şükrü Hanioglu, İslam Ansiklopedisi, <https://islamansiklopedisi.org.tr/mesrutiyet>.
- Kadri, Hüseyin Kazım (1991). *Meşrutiyet'ten Cumhuriyet'e Hatırlarım*, İstanbul: İletişim.
- Kara, İsmail (2001). *İslamcılarının Siyasi Görüşleri*, İstanbul: Dergah Yayınları.
- Kara, İsmail (2014). *Türkiye'de İslamcılık Düşüncesi*, İstanbul: Dergah.
- Kazım, Şeyhulislam Musa (1908). *İslam'da Usul-i Meşveret ve Hürriye*. İstanbul.
- Levy, Avidgor (1991). *Osmanlı Uleması ve Sultan II. Mahmud'un Askeri İslahatı*, İstanbul: İz Yayınları.
- Mardin, Şerif (1992). *Bediuzzaman Said Nursi Olayı- Modern Türkiye'de Din ve Toplumsal Değişim*, İstanbul: İletişim Yayınları.
- Mardin, Şerif (2012). *Jön Türklerin Siyasi Fikirleri*, İstanbul: İletişim Yayınevi.
- Sabri, Şeyhulislam Mustafa (1959). *Dini Müceddidler*, İstanbul: Evkaf Matbaası.
- Şeref, Abdurrahman (1923). *Tarih Musahabeleri*. İstanbul: Kapı Yayınları.
- Tunaya, Tarık Zafer (1998). *İslâmcılık cereyanı: İkinci Meşrutiyetin siyasi hayatı boyunca gelişmesi ve bugüne bıraktığı meseleler*, İstanbul: Cumhuriyet.
- Tunaya, Tarık Zafer (1952). *Türkiye'de Siyasal Partiler*, İstanbul: Doğan Kardeş Basımevi.
- Yüceer, İsa (2016). "İslam Birliği Fikri ve II", Abdülhamit, *Bitlis Eren Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Dergisi*, 5 (2), pp. 143-164.
- Zürcher, E. Jan (1992). *Modernleşen Türkiye'nin Tarihi*, İstanbul: İletişim.